



## امانتداری بی‌ریای انقلاب

و بازار بود. او از فعالان روزهای سرنوشت‌ساز بهمن ۵۷ در مسیر استقرار نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌رفت و از خادمان بدون چشمداشت و امانتداری این راه بود. نام کریمی اصفهانی در ردیف فعالان هیأت مؤتلفه اسلامی است و بعد از انقلاب نیز اولین جلسات حزب جمهوری در خانه او برگزار می‌شد. حاج احمد کریمی سال‌ها به‌عنوان پل ارتباطی بازار و مسئولان کشور به حل و فصل دغدغه‌ها و مشکلات مردم و اصناف می‌پرداخت.

احمد کریمی اصفهانی ۱۷ مهر ۱۳۲۵ در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. ذکاوت خاص او در تجارت زمینه‌ساز حضور موفقش در دنیای کسب و کار شد. در بازار فرش شاگردی می‌کرد و امانتداری و حسن خلقتش باعث شد تا به پشتوانه صاحب‌کارش تجارت مستقل فرش را بی‌بگیرد. او سال‌ها به فعالیت‌های سیاسی و عام‌المنفعه پرداخت. مرحوم حاج احمد کریمی از یاران دیرینه امام خمینی (ره) و رهبری و دبیر کل جامعه انجمن‌های اسلامی اصناف

جزئیات زندگی مشترک مرد سرشناس بازار بزرگ تهران از زبان همسرش

# هدیه‌های ازدواج مان خرج جهیزیه دختر بی‌بضاعت شد



۵۲ سال زندگی مشترک خاطرات بسیاری برای «فهیمه‌اسد» به یادگار گذاشته؛ خاطرات شیرین و ماندگاری که هر وقت فرصت کند برای بچه‌ها، عروس و دامادش تعریف می‌کند تا آنها هم همراهی، همدلی، مهربانی، ایثار و گذشت را سرلوحه زندگی زناشویی خود قرار دهند و طعم شیرین با هم بودن را تجربه کنند. از او خواستیم تا برای ما و جوان‌هایی که در شروع راه زندگی مشترک هستند این خاطرات را بازگو کند.

## فرمول خوشبختی خانواده از نگاه حاج احمد

«إِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ أَحْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَعَاقُلٌ». مرضیه مرسلی، عروس خانواده مرحوم حاج احمد کریمی اصفهانی، وقتی قرار است از پدر شوهرش صحبت کند این حدیث را به زبان می‌آورد و می‌گوید: «منش و روش حاج احمد مصداق واقعی این حدیث امام علی (ع) است؛ اینکه خردمند، نصفتش تحمل و بردباری است و نصف دیگرش نادیده گرفتن». همه فعالیت‌های ایشان متکی به صبر و بردباری بود و گاهی نیز با نادیده گرفتن، مسئله را جمع می‌کردند. همین رفتارشان باعث شده بود در میان نوه‌ها جایگاه ویژه‌ای داشته باشند. بسیار به فرزندآوری و فرزندپروری اهمیت می‌دادند. اگر زمانی یکی از اعضای خانواده به فرزند کمتر راضی می‌شد و از تعداد زیاد فرزند می‌ترسید، ایشان تذکر می‌دادند که خوشبختی یک خانواده به تعداد فرزندان آن است؛ هر چه تعداد اولاد بیشتر باشد، سلامت و شادایی خانه بیشتر خواهد بود. با تولد هر نوه خوشحالی خاصی داشتند و ما را برای فرزندآوری تشویق می‌کردند. هدایای خاصی هم در نظر می‌گرفتند. مرحوم کریمی ۲۰ نوه داشتند و آخرین نوه‌شان هنوز به دنیا نیامده است. مرضیه مرسلی می‌گوید: «ارتباط او با نوه‌ها بسیار صمیمی و قابل تأمل بود. همه او را پدر جان صدامی زدند و قلباً برایش احترام خاصی قائل بودند. نوه‌ها بیشتر از مشورت در زندگی را از پدر بزرگشان می‌گرفتند. الگویی عملی بودند؛ همیشه می‌گفتند که خودمان باید کار درست را عملاً انجام دهیم تا در خانه مورد توجه قرار بگیرد و دیده شود. برای همین نوه‌ها، عروس‌ها و دامادها وقتی اخلاق و منش ایشان را می‌دیدند، همانندسازی می‌کردند.»

## قولی که محقق شد

سال ۱۳۵۰ ازدواج کردیم. وقتی احمد آقا به خواستگاری آمد پدرم قبول نمی‌کرد. دختر بزرگ بودم و روی من حساسیت داشت. چون شناختی از خواستگار نداشتم، نگران بودم که نکند آدم مورد اعتمادی نباشد. فردی که واسطه و معرف بود به پدرم گفت که احمد پسر خیلی خوب و متدینی است و به شما قول می‌دهم که واقعا همانی است که شما می‌خواهید. خلاصه اینکه قسمت شد و پدرم رضایت داد و خیلی زود هم به او علاقه‌مند شد. وقتی ازدواج کردم ۱۷ ساله بودم. ۸ سال با هم اختلاف سنی داشتیم. دختر بزرگ خانواده بودم و ایشان هم فردی بود که تازه وارد بازار شده بود. همیشه گفته‌ام که ازدواج با احمد آقا بهترین انتخاب زندگی‌ام بوده است. رفتارشان توأم با ادب و احترام بود. ۵۲ سال با هم زندگی کردیم، به شیوه مردان هم‌دوره‌اش اهل ابراز علاقه به شیوه کلامی نبود. گاهی به او می‌گفتم: «تو اصلاً من را دوست داری؟» می‌خندید و می‌گفت: «این چه حرفی است فهیمه! اگر دوست نداشتم که این همه سال با هم زندگی نمی‌کردیم!» می‌دانستم این حرف‌ها را از ته دل می‌گوید.

## قهر و آشتی طنزآمیز!

اهل قهر و آشتی کردن نبودیم. فقط یک‌بار قهر کردم که نقل ماجرای آن برای بچه‌ها و نوه‌ها همیشه اسباب خنده‌است! ماجرا به اوایل ازدواج مان برمی‌گردد که هنوز بچه اولم به دنیا نیامده بود. یک روز از دست احمد آقا ناراحت شدم، گفتم: «هی خوام برم خانه مادرم.» او هم گفت: «باشه، باشو بریم.» سوار ماشینش شدیم تا من را که قهر کرده بودم، به خانه مادرم برساند! پدرم دو همسر داشت. وسط راه با خودم فکر کردم الان زن پدرم بشنود، می‌گوید هنوز هیچی نشده با شوهرت دعوات شده! گفتم: «به خانه مادرم نمی‌رم.» گفت: «پس کجا بریم؟» گفتم: «خونه دایی.» بعد دوباره دیدم نه، آنجا هم نمی‌شود. آخر سر گفتم: «برگرد برو خونه خودمون!» گفت: «چرا؟» برای اینکه کم نیورم، گفتم: «حوصله‌ام سر رفته بود و به این بهانه گفتم بیایم بیرون و هوایی بخورم!» خلاصه اینکه این نخستین و آخرین باری بود که مثلاً قهر کردم و نرفته، به خانه برگشتم. حاج آقا معتقد بود نباید بین زن و مرد قهر و بداخلاقی باشد. باید بتوانند مشکل را با همدیگر حل کنند.

## سرنوشت هدایای مهم‌ترین جشن زندگی

سر عقدمان مقداری طلا و سکه هدیه گرفتیم که حاج آقا همه را به من بخشید. چند وقت بعد رو به من گفت خانواده‌ای را می‌شناسد که توان مالی مناسب ندارند و نمی‌توانند برای دخترشان جهیزیه فراهم کنند. پیشنهاد داد اگر موافقی، سکه‌ها را به این خانواده بدهیم؟ حاج آقا می‌خواست من را با کار خیر و دستگیری نیازمندان آشنا کند. من هم با میل و رغبت قبول کردم و گفتم این سکه‌ها اینجا به کارمان نمی‌آیند و چه بهتر که به آن خانواده بدهیم. خدا را شکر حاج آقا در تمام زندگی‌اش دست خیر داشت.

## عاشقانه دوستش داشتم

دوست داشتنش را بارها ثابت کرده بوده؛ با احترام گذاشتن، با برآورده کردن خواسته‌های من، با هدیه خریدن‌های گاه و بیگاه! اهل این نبود که روز تولد و سالگرد ازدواج یادش باشد و به این بهانه خرید کند. می‌گفت خرید برای همسر و مادر، بهانه و روز خاصی نمی‌خواهد. عاشقانه دوستش داشتم و همیشه خدا را شکر می‌کردم برای داشتن همسری که اهل زندگی و کار و تلاش بود و از همه مهم‌تر اهل حرام و حلال. در کار بازار کسب روزی حلال خیلی مهم است. حاج آقا آنقدر به این مسئله دقت داشت که حاضر نبود ریالی مال حرام در زندگی ما وارد شود. حتی هنگام معامله و خرید مایحتاج زندگی هم سراغ کسانی می‌رفت که مطمئن بود آنها هم اهل خمس و زکات هستند.

## تشویق بچه‌ها به نماز اول وقت

خواندن نماز اول وقت و ترجیحاً در مسجد از کارهایی بود که حاج آقا هیچ وقت ترک نکرد. درباره بچه‌ها اجباری در کار نبود. هیچ وقت خواندن نماز را به بچه‌ها تحمیل نکرد. حتی وقتی بعد از ازدواج‌شان اگر یک شب خانه‌ما می‌خواستند، حاج آقا می‌گفت برای نماز صبح صدایشان زن! مگر اینکه خودشان گفته باشند که بیدارشان کنی. خدا را شکر همه بچه‌ها و نوه‌ها اهل نماز و یادین و دیانت بزرگ شدند. حاج آقا آنقدر مسجد رفتن را دوست داشت که موقع نماز که می‌شد، نوه‌های دختر، پسر یا بزرگ‌ترشان راه می‌افتادند و به مسجد می‌رفتند. به بچه‌هایم می‌گویم مادر و پدرم که فوت کردند، برادرم که شهید شد، هر کدام داغی بر دلم بود، اما چون پدرتان را داشتم، خم به ابرو نیآوردم. الان امادر نبودن حاج آقا خیلی تنه‌اشم!



عروس خانواده در ادامه از جمع‌گرایی مرحوم کریمی صحبت می‌کند: «یکی از رفتارهای خاص ایشان این بود که اصلاً از شلوغی گریزان نبودند، حتی موقع استراحت که همه دوست دارند جایی آرامی پیدا کنند، او می‌آمد وسط شلوغی و سروصدای بچه‌ها استراحت می‌کرد. می‌گفتند من توی سروصدای راحت‌ترم. بچه‌ها و نوه‌ها آزاد بودند. هیچ محدودیتی برای نوه‌ها قائل نبود. از شلوغی هم نه ناراحت می‌شدند و نه عصبانی. ایشان به پهن شدن سفره‌های بلندبالای خانوادگی علاقه داشتند. شنیدم که در همان روزهای اول ازدواج به همسرشان می‌گفتند دوست دارند دور یک سفره بلندبالا بنشینند که فرزندان و نوه‌هایشان دور تا دور آن باشند. همین خصوصیت باعث شده بود تا همه اعضای خانواده به بهانه‌های مختلف در خانه ایشان دور هم جمع شویم و سفره خانه‌شان همیشه پابرجا و شلوغ باشد.»